

# مجدالدین همگر

## بتم آقای سعیدی

آفتاب چون بردم اختران همه ناپیدا شوند ، سعدی نیز چون درفرن هفتم درایران  
پدیدار شد شاعران دیگران همه بساط درنوردیدند . سرنوشت مردان بزرگ همواره چنین بوده  
است و بسا کسانی که از دید آمدن ایشان در طاق نسیان و در زاویه گمنامی افتاده اند . در زمانی  
که زول سزار قیصر روم زندگی میکرد در آن دیار مردان بزرگ چون یمیه و کراسوس بودند  
ولی وی ایشان را ازیرتو خویش خیره کرد و در زیر ابرافکنند . ناپلیون بنایارت هم چون بمیدان آمد  
سرداران بزرگ دیگری که در دیار وی بودند همه در زیر حجاب رفتند و حتی بزرگان دیگری که  
در آن زمان در اروپا بودند مانند الکساندر اول امپراطور روسیه و پرنس مترینک وینبورک صدر  
اعظم معروف اطریش تا او زنده بود گمنام و ناشناس بودند . در ادبیات ایران سعدی نیز مانند ایشان  
بود . پیش از آنکه سعدی لب بسخن بگشاید شاعران آغاز قرن هفتم چون فریدالدین احوال  
اصفهانی و نجیب الدین جرفادقانی و بدرالدین جاجرمی و رفیع الدین لنبانی و اثیر الدین اومانی و  
سیف الدین اعرج اسفرنگی و کمال الدین اسمعیل گرم هنگامه شهرت خویش بودند ولی چون وی  
زندباغ این بوستان شد مرغان دیگر همه دم فرو بستند و کسانی نیز که ناوی زنده بود داد سخن  
سراشی می دادند بانگ مردانه سخن سعدی نمی گذاشت که آواز نازک ایشان بگوش کسی برسد .  
در این زمان چند سخن سرای بزرگ در ایران زندگی می کردند : همام الدین بن علاء الدین  
تبریزی در آذربایجان ، رضی الدین ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان امامی هروی در خراسان و کرمان ، ملک  
الشعراء فخر الدین ابوسایمان داود بن محمد بنا کنی در دیار مغول ، ملک الشعراء فخری اصفهانی  
در عراق ، یور بهاء جامی در خراسان ، ملک الشعراء بهاء الدین احمد بن محمود قانع طوسی در قونیه  
( پای تخت روم ) ، فخر الدین ابراهیم بن شهریار عراقی همدانی در هندوستان و شام ، فخر السادات  
امیر حسین بن عالم حسینی هروی در خراسان ، ملک الشعراء سعید الدین هروی در دیار مغول ، سراج  
الدین قمری در عراق ، ملک الشعراء تاج الدین ابن بهاء در عراق ، رکس الدین دعوی دار قبی  
در عراق ، قاضی عثمان ماکی در آذربایجان ، صابن الدین شیرازی در فارس ، شرف الدین تبریزی در  
آذربایجان ، نور الدین عبد الرحمن در آذربایجان ، قطب الدین عتیقی پسر جلال الدین عتیقی تبریزی در  
آذربایجان و مجد الدین همگری در فارس . این چند تن شاعر بزرگ همه در فن خویش زبردست بودند و آثار  
جالب توجه از خویش گذاشته اند و هر یک در دیار خویش ستایشگران و خوانندگان بسیار داشته اند ولی چون آواره  
سعدی در افتاد هیچیک از ایشان نتوانست تمامت ایران را بسخن خویش بگیرد و همه در آن محیط  
تنگ دیار خود ماندند و شاعر نامی ایران نشدند . در میان ایشان امامی و عراقی و مجد الدین همگر  
از شعرای بزرگ ایران بوده اند و عراقی و مجد همگر بر امامی نیز رجحان دارند . فخر الدین عراقی  
یکی از نزدیکترین غزل سرايان صوفی مشرب ایران بوده و سخن عارفانه را در مثنوی شور انگیزی و

جان فزائی و تازکی و روانی و فریبندگی سروده است و مجدالدین همگر نیز یکی از بزرگان قصیده سرایان بسبک عراقی و آذربایجانی است و در فصاحت و جزالت و انسجام و روانی و عدوبت مرد بسیار توانائی بوده است ولی نام جهانگیر سعدی او را در حجاب افکنده و در پس پرده فراموشی نشانیده است. همام الدین تبریزی غزل سرای معروف آذربایجان با آن همه مقام بلندی که در زمان خود داشته و با آن همه توقیر و اکرامی که صاحب دیوان جوینی در حق وی می کرده است هر چه می گویشیده نمی توانسته است در برابر سعدی قدی برافزارد و خویشتن را نامبردار کند ، چنانکه خود گوید :

**همام را سخن دلفریب و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی**  
مجدالدین همگر نیز در قصیده ای که در مدح انکیانو مغول حکمران فارس سروده است از ستایش وی شانه نهی می کند و عذر خویش را بدین گونه می گوید :

**این پایه سخن بس که بزرگان سخندان گویند که بر هجول سخن گشت مختم**  
**از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی کو که به فضاست و دلش چشمه زمزم**  
**کین بنده رهی پیش گرفتست کزین پس نزمهر کند مدح ونه از کینه کندم**  
اکنون اگر از مجدالدین همگر چنانکه باید و شاید در ادبیات فارسی نامی نمانده برای آنست که این اختر رخشان در برابر آن آفتاب تابان آسمان شعر شیراز در افول رفته و اگر در زمان سعدی نمی زیست قطعا یکی از بزرگان سخن بشمار می رفت و اینک جای آن است که از مقام بلند سراینده لطیبات و بدایع در گذر و این گوینده بزرگ را هم چنانکه سزاوار آنست بخوانند کان بشناسانم :

### نام و نسب و مولد

تذکره نویسان و کسانی دیگر از مؤلفان که در حق مجد همگر سخن رانده اند همه او را بلقب مجد الدین می شناسند و نام وی معاموم نیست ، نام پدر او را نیز ثبت نکرده اند ولی خود در ترکیب بندی گوید :

**هر که عاشق بود و باد خور در هر جام یاد عشق پسر احمد همگر گیرد**  
پس نام پدر وی احمد بوده است . ازین بیت که در حق خواجه بهاء الدین محمد بن محمد جوینی سروده است :

**توئی محمد و من وارث ابوبکرم چو یار غار تو ام این حدیث زبانیست**  
شاید بتوان گفت وی از نژاد خایفه اول ابوبکر بوده است . یا اینکه جدوی ابوبکر نام داشته . تذکره نویسان و وی را از نژاد نوشیروان دانسته اند و این از آنجاست که وی خویشتن را کرازا از نژاد ساسانیان شمرده است ، از آن جمله یکجا گوید :

**هستم ز نسل ساسان نژد تخمه تکین هستم ز صلب کسری نژدوده ینال**  
و هم جای دیگر گفته است :  
**ز نسل و فضل رعونت بود اگر گویم سخن دبین و نظر کن بگوهر ساسان**  
و نیز جای دیگر سروده است :  
**باشد آن خسرو شاهان تابادم پادشاه باشد این بنده ز ساسان تابکسری از کیان**  
و هم گفته است :

**نسل بزرگو فضل و هنر دارم ای شگفت خون گشت دل ز فضل من و نسل کسروی**

هم در مدح صاحب دیوان جوینی گفته است :

ای ز سامان وز سامان در زمانه یادگار از تو زید ملک ساسان را بسامان داشتن  
من ز ساسان اصلم و تو فرع را سامان دهی زید از تو تا نشان اصل ساسان داشتن  
اما در باب مولودی، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید: مجد همگر بزیدست و از ندمای خواجه  
بهاء الدین صاحب دیوان جوینی، مؤلف تاریخ نگارستان و نویسنده تذکره روشن روز نیز نام وی را مجد همگر  
بزید نوشته ولی تذکره نویسان دیگر همه او را شیرازی شمرده اند و حتی مؤلف هفت اقلیم و مؤلف آتشکده  
هر دو نام وی را در سلسله شعرای شیراز آورده اند و این از آنست که وی اصلاً از مردم یزد بوده  
ولی قسمت اعظم از زندگی خود را در شیراز گذرانده و چنانکه پس از این خواهد آمد شاعر معروف  
دربار اتابکان ساغری فارس بوده است و به همین جهت بشیرازی معروف شده و خود نیز صریحاً با قافیه  
خویش اشارت می کند و می گوید :

بنیمروز خراسان خیر رسد گر من بنیم شب بگریزم ز خطه شیراز  
و چنانکه پس از این خواهد آمد از یارس که در آنجا وی را مصائب گوناگون روی داده  
است کراراً در شعر خود نالیده و همواره مقابله یارس را که « سراب » باشد مضمون این اشعار شکوه  
آمیز خود قرار داده است .

در باب لقب وی و نام خانوادگی که بدان شهرت یافته است یعنی در باب لفظ همگر حاج لطفعلی  
بیک آذربیکدلی در آتشکده گوید که این لفظ جولاهه معنی می دهد و مؤلف برهان قاطع هم بمعنی  
جولاهه و بافته آورده است و در فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری و جامع الفرس سروری نیز به همین  
معنی آمده و این بیت یورهای جامی را شاهد آورده اند :

### ورا عالی ترین منصب تمامست قضای همگرو جولاهه دادن

ولی مؤلف فرهنگ رشیدی درین باب تحقیقی کرده و گوید : همگر ، بالفتح رفو کر و  
و معنی ترکیبی بهم کننده و بیوند دهنده چیزها بود . . . پس از آن همان بیت را آورده است و گوید :  
« و در اکثر فرهنگها بمعنی جولاهه گفته اند زیرا که تار و پود را بهم می کند و این معنی اگر چه بحسب  
معنی ترکیبی درست است اما از شعر یورها بمعنی رفو کر ظاهر می شود و مجد همگر نیز رفو کر بوده  
نه جولاهه . . . این تحقیق مؤلف فرهنگ رشیدی کاملاً درستست زیرا که در زبان عوام رفو کردن را  
هنوز « هم کشیدن » گویند و بیداست « همگر » از همین اصطلاح بیرون آمده است . ظاهراً پدر یابکی  
از پدرانش این پیشه را داشته و قطعاً پدرش بدین شهرت معروف بوده است چنانکه وی در شعر نام  
خود را این همگر و پسر همگر و گاهی نیز مجد همگر و زمانی مجد آورده است ، از آن جمله در یکجا گوید :

مکن ز دستان کم کن و گرنه مجد بنظم بد دفتر آرد دستان و داستان ترا

جای دیگر سروده است :

گفتم از دلشدگان پسر همگر آیمست گفت کو بنده کمتر سگ دربان منبت

جای دیگر گفته است :

تا پسر همگر ست بلبل باغ سخن از نفسش عندلیب نغمه و داستان گرفت

جای دیگر سروده است :

سو گندمی خورم بدل آهن و حجر یعنی بسختی دل بی رحم کافرت  
کاندر جهان بدست نیاید بصدقران یک بنده مطیع تر از مجد همگرت

و نیز گفته است :

ای این همگر این چه سخن های دلکش است  
انصاف بس لطیف و تر و نغز و دلگشاست  
و نیز فرموده است :

این شعر چو زر نقد روانست و زین روی  
از مجد کسی صرة دینار نگیرد  
جای دیگر گفته است :

قضای عشق دل را شکست لیک چه باک  
که مجد تن بقضا دادن این قدر دارد  
جای دیگر سروده است :

ز عاشقان جهان کس چو این همگر نیست  
ولیک هیچ بچشم تو در نماید  
و نیز گفته است :

ز گفته پسر همگر این غزل بر خوان  
که وقت صبح نخسبد کسی چنین بیکار  
جای دیگر خطاب بخویش گوید :

ای تو در شعر وارث همگر  
صاحب فکر و نکته و آثار

و شاید بتوان ازین بیت چنین استنباط کرد که پدرش نیز شاعر بوده است .

نیز درهجو کسی سروده است :

مجد باخر مگوی راز خرد  
تا ز خر بر خرد ضرر ناید

هم در پایان غزلی گفته است :

گر چه بر کشور ثالث تو زبردست مهی  
مجد را زیر فلک در همه فن ثانی نیست

هم در مقطع غزل سروده است :

کس نداشت نشان از ختن و چین و چگل  
که بتی چون تو بشیرینی و زیبائی هست

نتوان گفت که همچون پسر همگر نیز  
طوطی در همه عالم بشکر خائی هست

و نیز گفته است :

بی ایت کز چشم هر چشم آشنا صد چشمه راند  
چشم بخت مجد همگر چشمه ساغر ندید

نیز در غزل سروده است :

این غزل بشنید زهره دوستگانی خورد و گفت  
جام می بر یاد شعر مجد همگر می کشم

اما پدرش احمد همگر بزدی مردی محتشم و در سلك عمال دولت بوده و نزد پادشاهان

مقامی داشته است و وی نیز این مقام را ارث برده بود ، چنانکه پس از این خواهد آمد ، در باب پدر

خود چنین گفته است :

بفضل اگر پدرم حشمت و بزرگی یافت  
چنانکه گشت سلاطین عصر را محبوب

بچشم خویش بسی دید نام که شاهانش  
فزوده اند بتشریف بر زرو هر کوب

پیاده کشتم و مغلس شدم ز شومی فضل  
زهی قضیه معکوس و حالت مغلوب

مرا چو کار نکو شد ز فضل و دانش زشت  
چه سود از آنکه بوی دنسبتم بکسری خوب

### سفرها و اقامت های وی

چنانکه پس ازین در باب ممدوحین وی گفته خواهد شد مجد همگر پس از آنکه از یزد بیرون

آمده است مدتها در شیراز در دربار اتابکان سلغری مقیم بوده و پس از برجیده شدن این خاندان سفری

بکرمان کرده و سپس به راق آمده است و چندی در اصفهان و بغداد بوده و سفری نیز به خراسان کرده و مدتی هم در موصل اقامت داشته و در اواخر عمر باصفهان بازگشته و در آنجا در گذشته است. مؤلف خزانه عامره می نویسد که پس از مرگ اتابک سعد بیزد سفر کرده است و از بیزد باصفهان رفته. مؤلف حبیب السیر می نویسد که در اوایل حال از بیزد باصفهان رفته است. مؤلف تذکره روز روشن بر آنست که پس از مرگ اتابک سعد از شیراز باصفهان رفته ولی هم چنانکه پس ازین خواهم آورد این هر سه مؤلف بخطا رفته اند.

### معلومات و مقامات وی

گذشته از شاعری که مجد همگر در آن استاد بود و یکی از بهترین شعرای قرن هفتم بشمارست و از شعرای درجه دوم ایران شمرده می شود مؤلفین خزانه عامره و روز روشن و هفت اقلیم و دولتشاه در تذکره الشعراء گفته اند که خوشنویس بوده و تمام خطوط را نیکو می نوشته است. محمد بن بدر جاجرمی در مجموعه مونس الاحرار فی دقائق الاشعار که در رمضان ۷۴۱ تمام کرده و یکی از قدیم ترین کتابهاست که نام مجد همگر در آن ثبت شده است نام وی را چنین ثبت کرده: « ملك الشعراء منشی الکلام مجدالدین همگر منشی شیرازی » و از اینجا پیداست که در آن زمان ها گذشته از شاعری بدبیری نیز معروف بوده است. مؤلفین خزانه عامره و روز روشن می نویسند که زمانی در مجلس بهاء الدین محمد جوینی از تند نویسی سخن می رانند مجدالدین همگر گفت من میتوانم سلجوقنامه را در یک روز بنویسم و بفرمان بهاء الدین آن کتاب را در یک روز نسخه کرد و بریشت آن این ایات نوشت:

بحکم قاطع دستور و خواجه اسلام بهاء ملت و دین خواجه سپهر غلام  
کمینه چاکر مخدوم بنده فرمان بدست خویش که فرمانده است بر اقالام  
بچند ساعت روزی کم از دو داندگ شبی کتاب قصه سلجوقنامه کرد تمام  
بسال ششصد و شصت و نه از حساب عرب شب دوشنبه و فرخنده سلخ ماه صیام

ازین ایات برمی آید که آن کتاب را در شب دوشنبه سلخ ماه رمضان سال ۶۶۹ در ظرف چند ساعت تمام کرده است. باسم سلجوقنامه دو کتاب معروف بزبان فارسی است یکی کتابیست بنثر در تاریخ سلجوقیان روم از امیر ناصر الدین یحیی بن مجدالدین محمد ترجمان معروف با این بی بی که مختصری از آن شامل نزدیک ده هزار بیت در ۳۳۷ صحیفه در لیدن چاپ شده و متداولست و دیگر منظومه ایست از ملك الشعراء بهاء الدین احمد بن محمود قانع طوسی در تاریخ سلجوقیان روم شامل سیصد هزار بیت و مجد همگر هر کدام از این دو کتاب را که در یک روز نوشته باشد کار دشواری انجام داده و پیداست که بمنتهی درجه تند قلم بوده است و چنانکه می نویسد برای این کار از بهاء الدین محمد سه هزار دینار جایزه گرفته است. اما از اشعار مجد همگر چنین برمی آید که وی در شاعری و دبیری و خوش نویسی زبردست بوده و با کتاب انس داشته است چنانکه خود گوید:

دارم بقدر خویش هنر ریزهای وز آن دارم زمانه با من مسکین سر جدال  
شعری بخوش مذاقی چون چاشنی زوصل کلکی بنقش بندی چون صورت خیال  
جز با هنر نبوده دلم را نشست و خاست جز با کتب نبوده مرا هیچ قیل و قال

وهم درین باب گفته است :

دگر هنر که کسی رانمیشود مطلوب  
بوهم باز نداند شمال را ز جنوب

بصرف فضل و دبیری و نظم و نثر و ادب  
نهادم و بشدم راست با کسی که ز جهل

و نیز در جای دیگر سروده است :

که نفس ناطقه از شرح آن شود حیران

جهان پناها جز شعر چیزها دانم

و ازین بیت برمی آید که مخصوصاً گذشته از صناعت دبیری بشر خود می بایده است :

بهیچ جای نیایی چومن ثناخوانی

چومن دبیریایی بهر دیار و لیک

از مقام وی در شاعری و دبیری و خوشنویسی که بگذریم مسلم است که در دربار اتابکان

سلطنتی مقام رفیعی داشته و از اعمال نامی بوده است و در رکاب ایشان جنگ کرده است چنانکه گوید :

مگیر از آنکه زمن بود کشوری بنوا  
مگیر از آنکه مهان را بدم بساط نشین  
ز جنبش قدمم بود رتبت در گاه  
حقوق غربت من کیر و کر بت حرمان

مگیر از آنکه زمن بود کشوری بنوا  
مگیر از آنکه مهان را بدم بساط نشین  
ز جنبش قدمم بود رتبت در گاه  
مگیر شهرت نام و قبول خاصه و عام

نیز در همین باب جای دیگر گفته است .

یا آورده چمن منی گردن بصد دور قران  
همچو سوسن بوده ام در مدح شهر طب اللسان  
در دهان ازدها و دیده شیر زیان  
بهر دست زرقشانت بددهانم در فشان  
پای گردن سای من شد بسته بند گران  
کز فلان شه دام ملکه راست شد کار فلان  
یا برای آنکه داری بنده ای آصف توان  
باشد این بنده ز ساسان تا بکسری از کیان  
صیت این معنی رود از قبروان تا قبروان

یا برای آنکه در کیتی با انواع هنر  
یا بحق آنکه در دور بهار دولتت  
یا برای آنکه رفتم بارها از بهر شاه  
یا بحق آنکه چندین گاه چون دریا بمدح  
یا برای آنکه از دست عدو در بند کیت  
یا بحق آنکه تا آخر زمان گویند باز  
یا بحق آنکه دارم خسروی جمشید فر  
باشد آن خسرو ز شاهان تا بآدم پادشاه  
سایه افکن بر من مظلوم تا چون آفتاب

ازین سخنان برمی آید که برای پادشاهان فارس جنگ کرده و در بند دشمنان ایشان افتاده

است ، در باب بند و حبس وی پس از این نیز ذکر خواهد آمد و نیز گفته خواهد شد که زمانی حکمرانی موصل داشته و در آن دیار با دشمنان جنگ کرده است و نیز زمانی حکمرانی اربیل را از خاندان جوینی خواستار

شده . در همین معنی اشارتی دیگر بدین گونه دارد :

لاجرم شان جاه خانی بود و مالک سنجری  
بوسه دادندی برو از روی چاکر پروری  
جای دیگر در تقاضای از ممدوح خود اشارت بدین می کند که مقام وزارت داشته است :

بند من چاکر شنیدندی شهان دادگر  
روی من داعی مبارک داشتندی خسروان  
جای دیگر در تقاضای از ممدوح خود اشارت بدین می کند که مقام وزارت داشته است :

گویند وزیر نیست که مولی است یا باوج

با برک و چار پای چنین هر که بیندم

و نیز در بیان بلندی و پستی کار خود چنین گفته است :

در فراز و نشیب عالم بپیر  
گاه اندر کشاکش تقدیر  
گاه چون شاه با سرور و سریر

بنده بوده است سالهای دراز  
گاه اندر کشایش دولت  
گاه چون ماه در محاق و خسوف